

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

تا اینجا مجموعاً دو اشکال توسط مرحوم عراقی و صاحب منتقى بر ضابطه‌ای که مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) ارائه دادند را مطرح کردیم و ما هر دو اشکال را جواب دادیم. صاحب منتقى در ادامه تحقیقی ارائه دادند ولو اینکه در آخر می‌گویند لعل تحقیق ما به مطلبی که مرحوم نائینی ادعا کرده برگردد و شاید هم ضابطه‌ی سومي در تزامم باشد. ضابطه‌ی اول ضابطه‌ای بود که مرحوم آخوند بیان کردند و ضابطه دوم ضابطه‌ی نائینی است

ادامه کلام مرحوم صاحب منتقى

ایشان در مقدمه بیان می‌کنند که کلمه‌ی تزامم در آیات و روایات وارد نشده بلکه تزامم اصطلاحی است که اصولیین میان دو دلیل تصویر کرده و قرار داده‌اند. اما کلمه‌ی تعارض - تعارض لفظی - در روایات وارد شده. اختلاف دو دلیل و تعارض دلیلین داریم. در ادامه می‌گویند باید از آثار تزامم به حقیقت تزامم پی ببریم پس باید آثارش را مطرح کنیم و از این آثار به حقیقت تزامم پی ببریم.

تحقیق‌شان را در سه جهت قرار دادند ولی قبل از ذکر این سه جهت می‌گویند روشن است که اصولیین احکام تزامم را فقط در جایی جاری می‌کنند که مکلف عاجز از امتثال دو تکلیف است و تنها قدرت بر امتثال یکی از این دو را دارد. به عبارت دیگر ایشان هم قبول دارند در جایی که تنافی ناشی از عجز مکلف، از امتثال بین دو تکلیف است تزامم و احکام تزامم جاری می‌شود^[1].

سه جهت محل بحث

در جهت اول ایشان می‌فرمایند بحث را در احکام تزامم می‌آوریم یعنی احکام تزامم فقط در صورتی جریان دارد که مکلف عجز از امتثال داشته باشد اما در موارد دیگر جریان ندارد.

جهت دوم این است که وقتی مکلف عاجز از امتثال شد، احکام تعارض در این مورد جریان ندارد یعنی روایات علاجیه که در باب احکام تعارض مطرح می‌شود در اینجا جریان ندارد.

در جهت سوم می‌فرماید ثمره‌ی نظریه‌ی آخوند و نائینی در يك مورد جریان دارد پس باید دید آیا به این مورد باید تزامم بگوئیم یا

تعارض یا مطلبی بینهما باشد یعنی بعضی از احکام تزام و بعضی از احکام تعارض باشد^[2].

جهت اول (احکام تزام)

در جهت اول می‌فرمایند تزام دو اثر مهم دارد؛ 1) تخییر 2) ترجیح. می‌گویند تخییر در صورتی است که ملاکات متعلق این دو دلیل مساوی با یکدیگر باشد و تخییر دو راه - ملاک - دارد الف) ترتب ب) حکم العقل. وقتی گفتیم دو دلیل اطلاق دارند یعنی دلیل اول می‌گوید متعلق من را انجام بده، اعم از اینکه آن فعل دیگر بر شما واجب باشد یا نباشد! دلیل دوم هم می‌گوید متعلق من را انجام بده اعم از اینکه آن فعل اول واجب باشد یا نباشد؛ اگر اطلاق‌ها در اثر ترتب، به امتثال دیگری تقیید خورد و در دو طرف هم جاری شد، یعنی بگوئیم اگر دیگری را انجام ندادی این را انجام بده یا گفتیم این واجب است اگر آن را انجام ندادی و آن هم واجب است اگر این را انجام ندادی نتیجه‌اش تخییر می‌شود.

یعنی نتیجه‌اش این می‌شود که هر يك از این دو مقید به ترك دیگری است. این دلیل می‌گوید متعلق من را انجام بده، اگر آن امر دیگر را عصیان کردی، آن هم می‌گوید متعلق من را انجام بده اگر این را عصیان کردی. این نکته را دقت کنید اگر برای دو دلیل اطلاق قائل نباشیم نمی‌توانیم به این نتیجه برسیم، باید اول بگوئیم این دو دلیل اطلاق دارد منتهی اگر آمدم روی قاعده‌ی ترتب اطلاق هر يك را مقید به ترك دیگری کردیم یعنی گفتیم متعلق این عصیان‌ش واجب است اگر دیگری را عصیان کردیم، و بالعکس متعلق او عصیان‌ش واجب است اگر دیگری را عصیان کردیم، اینجا نتیجه‌اش تقیید می‌شود.

راه دوم تخییر، برای کسانی است که منکر ترتب هستند. ایشان می‌گویند عقل حکم به لزوم تحصیل ملاک ما امکان می‌کند. فرض این است دو دلیل داریم و در متعلق هر يك از اینها ملاک وجود دارد و فرض ما این است که مکلف قدرت بر اطاعت هر دو دلیل ندارد. عقل می‌گوید انجام فعل به هر مقدار که ملاک را تحصیل کنیم لازم است پس وقتی برایش امکان دارد یکی را انجام بدهد همان را مخیراً انجام بدهد.

روی صناعت اصولی می‌گوئیم چه این را انجام بدهید و چه ندهید مطلقاً واجب است و در طرف مقابل، آن هم واجب است مطلقاً، چه این را انجام بدهید و چه ندهید. این دو اطلاق با هم تعارض می‌کنند. یکی از حرفه‌ای‌ها که در بحث تزام وجود دارد این است که هر تزامی متوقف بر يك تعارضی هست. وقتی این دو با هم تعارض کردند به ملاک ترتب بگوئیم امتثال یکی مقید به عصیان دیگری است چون فرض این است که ملاک‌تشان مساوی است و فرض این است که هر دو اطلاق دارند پس تقیید باید در هر دو طرف بیاید.

دومین حکم از احکام تزام ترجیح است. ترجیح در جایی است که ملاک یکی اهم از دیگری باشد. اگر یکی اهم از دیگری شد ما باید بگوئیم اهم مقید بالقدرة العقلية است و مهم مقید بالقدرة الشرعية است. در نتیجه چون عقل اهم را مقدم بر مهم می‌کند، دیگر نسبت به مهم قدرت شرعی وجود ندارد.

البته هر اهم و مهمی دو شرط دارد. اگر بگوئید هر دو مقید بالقدرة العقلية است یعنی قدرت بر هر دو داریم منتهی هر قدرت فی نفسه. اگر بگوئیم هر دو مقید به قدرت شرعی است پس هر کدام می‌تواند مانع از دیگری بشود اما اگر گفتیم یکی مقید به قدرت عقلی است که آن اهم است، دیگری مقید به قدرت شرعی است فقط اهم می‌تواند مانع از مهم بشود چون دومی را مقید به قدرت شرعی کرده و با وجود امر به اهم از ناحیه‌ی مولی ما قدرت شرعی بر مهم نداریم. قید دیگر این است که اهم در صورتی بر مهم مقدم می‌شود که بدل نداشته باشد. اما اگر فرض کنید که بدل دارد و آن بدل محصل ملاک اهم هست تقدیم اهم تعیین ندارد^[3].

در جهت دوم صور متعددی ذکر می‌کنند و می‌فرمایند چرا در این موارد احکام تعارض جریان ندارد؟ اول صورت مسئله را تصویر می‌کنند و می‌فرمایند دو حکم متنافی، یا مدلولین لدلیل واحد هستند مثل انقذ الغریق. اگر چند نفر دارند غرق می‌شوند و به ما می‌گویند يك انقذ الغریق داریم که به تعداد غریق‌ها انحلال پیدا می‌کند ولی در حقیقت يك دلیل بیشتر نداریم و آن انقذ الغریق است.

اینجا که دو غریق است است دو وجوب می‌آید یا چهار غریق هستند چهار وجوب می‌آید ولی چون ریشه‌ی این احکام به يك دلیل برمی‌گردد معقول نیست که بگوئیم بین انقذ الغریق در این غریق با انقذ الغریق در غریق دیگر تعارض دارد.

برای اینکه تعارض، باید بین دلیلین باشد. بلکه بین سه و چهار دلیل هم می‌شود ولی تعارض در دلیل واحد معقول نیست. پس در جایی که عاجز از امتثال دو تکلیف هستیم و این دو تکلیف هر دو مدلول يك دلیل هستند روشن است که موضوعاً از باب تعارض خارج است.

صور دوم جایی است که دو تکلیف مدلول دو دلیل هستند. در این صورت اگر عجز دائمی بود منحصر در تعارض می‌شود. مثالی خود ایشان می‌زند که اگر مولا به عبدش بگوید لازم زیداً دائماً بعد می‌گوید لازم عمرو دائماً و فرض این است که زید و عمرو هیچ وقت با هم نباشند. در این صورت چون عجز، عجز دائمی است نتیجه این است که یکی از این دو درست است و جعل هر دو لغو است لذا تعارض به وجود می‌آید.

پس دایره‌ی تزام باز هم محدود می‌شود. تزام در جایی است که دو تکلیف مدلول دو تا دلیل باشند و عجز از امتثال این دو دلیل عجز اتفاقی و تصادفی باشد. یعنی تصادفاً در يك مورد و موضوع مکلف هر دو را نمی‌تواند امتثال کند. مثل عامین من وجه که در ماده اجتماع با هم تعارض پیدا می‌کنند. همین‌جا می‌گویند اگر گفتیم دو تکلیف مدلول دو دلیل است و عجز هم اتفاقی است، پس این صورت از ادله‌ی علاجیه‌ی تعارض خارج است^[4].

به مناسبت نه دی

امروز نهم دی است و اعلام شده آقایان ساعت 10 برای یادآوری حماسه‌ی نهم دی در فیضیه اجتماع پیدا کنند. در آن روز واقعاً مردم ریشه‌ی دیانت و اعتقاداتشان را متجلی کردند و برای دفاع از اسلام، مقدسات، انقلاب و ارزشهای انقلاب، بدون اینکه مسئله‌ی جناحی در کار باشد، بدون اینکه مسئله حمایت از يك گروه خاص در میان باشد به میدان آمدند و واقعاً يك حرکت به یادماندنی و به تعبیر رهبری معظم انقلاب که فرمودند هیچ وقت از خاطره‌ها محو نمی‌شود و در تاریخ ثبت خواهد شد، يك چنین حرکتی را به وجود آوردند.

عمده این است که این روحیه در مردم بماند که آن روزی که باید حضور پیدا کنند و دست رد به سینه‌ی دشمنان بزنند حضور پیدا کنند. در روز نهم دی مردم حضور دینی و سیاسی در صحنه پیدا کردند. ما به عنوان روحانیت وظیفه داریم که این روحیه‌ی انقلابی و اعتقادی مردم را حفظ کنیم. حالا هر کسی به اندازه‌ی خودش، هر کسی وظیفه دارد این کار را انجام بدهد. علی‌ای حال ان شاء الله در فیضیه شرکت می‌کنیم و امیدواریم که خدا همه‌ی بلاها و آفات و گرفتاری‌ها را از این انقلاب عزیز دور کند و مشکلات مردم را که واقعاً نمی‌شود کسی بگوید که مردم مشکل ندارند! واقعاً نمی‌شود بگوئیم ما چون شاخص اقتصادی‌مان بالا رفته پس مردم مشکل ندارند. مردم مشکل فراوان دارند البته رهبری هم فرمودند ان شاء الله مسئولین مشکلات را حل می‌کنند. دعا کنید مشکلات مردم هر چه زودتر برطرف بشود ان شاء الله.

- [1] منتقى الأصول، ج7، ص: 307: و الذي ينبغي ان يقال: ان لفظ التزام لم يرد في آية و لا رواية، و انما هو لفظ اصطلاح به على بعض الموارد التي تشترك في جملة أحكام جعلها الأصوليون لها - كما أشرنا إليه في صدر الفصل - فلا بد من معرفة حد التزام من معرفة مقدار تلك الآثار. و الذي نراه ان هذه الأحكام انما تجري في صورة تنافي الحكمين من جهة عجز المكلف و عدم قدرته على الإتيان بمتعلقيهما، لا تنافيهما مطلقا و لو من حيث أنفسهما.
- [2] منتقى الأصول، ج7، ص: 307 و 308: فالكلام يقع في جهات ثلاث: الأولى: في بيان جريان جميع هذه الأحكام في هذه الصورة، أعني صورة كون التنافي ناشئا عن العجز خاصة. الثانية: في بيان عدم جريان أحكام التعارض التعبدية في هذه الصورة، إذ لقائل ان يقول: انه بعد فرض ان هذا النحو من التنافي يسري إلى الدليلين فيوجب تعارضهما، فما هو الوجه في العدول عن إجراء أحكام التعارض الثابتة بالأدلة الشرعية في هذه الصورة إلى إجراء أحكام أخرى لم يرد بها تشريع؟ الثالثة: في بيان ان موضوع الخلاف بين المحققين - الخراسانيّ و النائيني - هل يندرج تحت أحد العنوانين - التزام و التعارض - أم له حكم آخر؟ و منه يظهر عدم جريان أحكام التزام بمجموعها في غير مورد كون التنافي ناشئا عن العجز خاصة.
- [3] منتقى الأصول، ج7، ص: 308: أما الجهة الأولى: فتحقيق الكلام فيها: ان أحكام باب التزام هو التخيير في صورة تساوي المتعلقين في المزاي، اما بملاك الترتب الذي محصله تقييد امر كل منهما بترك الآخر، أو بحكم العقل بلزوم الإتيان بأحدهما للمحافظة على ملاكات الأحكام مهما أمكن - على القول بعدم الترتب - أو الترجيح في صورة اشتغال أحدهما على مزية من أهمية الملاك و تقييده بالقدرة العقلية مع تقييد الآخر بالقدرة الشرعية، و عدم وجود بدل له يحصل الملاك مع وجوده للآخر، فان ذا المزية يقدم بحكم العقل. و من الظاهر جدا ان هذه الأحكام من تخيير و ترجيح انما تثبت في صورة العجز عن الجمع بين الامتثالين، إذ مع إمكانه لا تصل النوبة إليها، بل لا بد من الإتيان بكلا المتعلقين. كما انها لا تجري بجمليتها في غير صورة التنافي الناشئ عن خصوص العجز، كما يظهر في الجهة الثالثة من جهات الكلام.
- [4] منتقى الأصول، ج7، ص: 308 و 309: و اما الجهة الثانية: فتحقيق الكلام فيها: ان الحكمين المتنافيين، اما ان يكونا مدلولين لدليل واحد، ك: «أنقذ كل غريق» المنحل إلى أحكام متعددة متزاممة في مورد الاجتماع و عدم القدرة. و اما ان يكونا مدلولين لدليلين. فعلى الأوّل: فخرج المورد موضوعا عن أحكام التعارض لا يحتاج إلى بيان، لأن موضوع التعارض هو التنافي بين الدليلين لا في مدلول دليل واحد. و على الثاني: فمحل الكلام ما كان العجز عن الامتثالين اتفاقيا - لا دائما مثلا: «لازم زيد دائما» و: «لازم عمرا دائما» مع افتراق عمرو عن زيد، فان مثل هذا ليس من موارد التزام للغوية كلا الجعلين مطلقا، فيرجع إلى موارد التعارض قطعا - و ذلك كموارد انطباق العامين من وجه على موضوع واحد أو في مورد واحد بحيث لا يمكن امتثالهما معا، فبناء على خروج مورد العامين من وجه عن موضوع الأدلة التعبدية المتكفلة لأحكام التعارض فالامر واضح، و يكون المرجع فيه هو الأحكام العرفية من التساقط أو التخيير.